

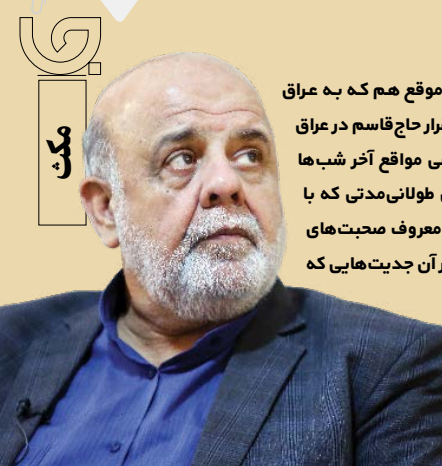
خشمگینانه و سنگینی در عراق علیه آمریکایی‌ها در حمایت از این شهدا اتفاق افتاد. از بیانه‌ای که حضرت آیت... مسئولانی نسبت به شهادت شهید سلیمانی صادر کردند تا مصوبه‌ای که پارلمان عراق - که نمایندگان همه طیف‌ها از سنی و شیعه و اقلیت‌های مذهبی و اکراد و شخصیت‌های سیاسی- تصویب کردند که بلافاصله نیروهای خارجی و به طور مشخص آمریکایی‌ها از عراق اخراج شوند. من آن روزها در بغداد بودم و واقعا تا بعد از چهل‌م شهید سلیمانی و ابومهدی به ایران نیامدم. مراسم و برنامه‌های مختلف، تشیع پیکر و جلساتی که در عراق برگزار شد اگر بزرگ‌تر از ایران نبود، کوچک‌تر هم نبود. آن موقع هر جاکه می‌رفتید، عکس شهید سلیمانی و شهید ابومهدی ر در دیوار خانه، بازار، خیابانها و در مکان‌های مختلف عراق دیده می‌شد. یک نکته دیگر بحث مهمان است. این موضوع در فرهنگ عراقی هاست. آنها به مهمان خیلی احترام می‌گذارند و تکریم مهمان جزو اسول فرهنگی کشور عراق است که نمونه آن در بحث اربعین قابل مشاهده است. عراقی‌ها شهید سلیمانی را مهمان خودشان می‌دانستند. آنها معتقدند که یک فرمانده جمهوری اسلامی برای کمک به ما آمده و واقعا با اینار وفدا کاری برای ما کار کرده است. از آن طرف آمریکایی‌ها مهمان ما را شهید کرده‌اند. چه تصویری نسبت به ترامپ پیدا می‌کنند؟ چه نگاهی نسبت به آمریکایی‌ها ایجاد می‌شود؟ حقیقتا اکثر عراقی‌ها شهید سلیمانی را مظهر مبارزه با تروریست می‌دانستند.

**📌 در آن شب خاص (۱۳دی ۹۸) آیا شما از سفر ایشان به عراق مطلع بودید؟**

مطلع بودم که آقای سلیمانی قرار است فردا یا نیمه‌شب به عراق بیایند. برنامه‌شان هم این بود که بروند محل اقامت‌شان استراحت کنند و صبح با آقای نخست‌وزیر (دکتر عادل عبدالمهدی) جلسه صبحانه کاری داشته باشند.

**📌 به نظر شما چرا آمریکایی‌ها در آن زمان خاص دست به شهادت حاج قاسم زدند؟**

به دلیل تحرکات زیاد شهید سلیمانی. چون ایشان متوقف نمی‌شد. بارها هم دوستان مختلف و مسئولان حفاظتی با ایشان صحبت می‌کردند و تذکر می‌دادند اما سردار سلیمانی می‌گفت: «اگر بخواهم کارم را انجام دهم، نمی‌توانم غیر از این باشم. نمی‌توانم آرام و ساکت یک جا بنشینم و تحرک نداشته باشم.» اما این‌که چرا در این زمان آمریکایی‌ها این تصمیم را گرفتند، شاید به خاطر این بود که تمام بافته‌ها و تصمیمات خودشان را تا کام می‌دیدند و به نوعی یکی از مسببین آن را شهید سلیمانی می‌دانستند. آمریکایی‌ها نمی‌خواستند تروریست در منطقه از بین برود. اگر می‌خواستند که این قدر از آن حمایت نمی‌کردند. آمریکایی‌ها به دنبال یک جنگ داخلی فرسایشی در کشورهای منطقه بودند تا روز به روز این کشور ضعیف‌تر شوند و خودشان در یک امنیت پایدار باشند. به همین دلیل حاج قاسم سد راه‌شان بود. آنها آقای سلیمانی را کسی می‌دیدند که در مقابل اهداف‌شان ایستاده است.



داشتند؟» گفت: «بله. نمی‌دانم به چه زبانی و به چه شکلی از جمهوری اسلامی و آقای سلیمانی تشکر کنم. نمی‌دانم مصاحبه کنم؟ چی کار کنم؟ در دفتر سیاسی جلسه‌ای گذاشتم، تصمیم‌مان این شد که یک نامه رسمی و کتبی برای جمهوری اسلامی بنویسیم و مراتب قدرشناسی و تشکر خودمان را اعلام کنیم.» من گفتم: «آقای بارزانی شما ما را می‌شناسید. همین که می‌گویید، کافی است. نیازی به تشکر ندارد. ما برادر و همسایه هستیم، مسلمانیم. داعش دارد منطقه را نابود می‌کند و ما کمک به شما را وظیفه خودمان می‌دانیم. دیدید آقای سلیمانی چطور عمل کرد، نگذاشت به صبح برسد. ما وظیفه خودمان را انجام دادیم.» آقای بارزانی گفت: «وظیفه ماست که از جمهوری اسلامی تشکر کنیم.» بعد دیدم یک نامه‌ای که از قبل آماده کرده بودند و خطاب به رئیس‌جمهور (وقت) ایران بود را امضا کرد. او گفت: «درخواستم این است که این نامه تقدیر و تشکر رسمی ما را به دست رئیس‌جمهور ایران برسانید.»

**📌 قبل از این که آقای مسعود بارزانی از آقای سلیمانی درخواست کمک کند، آیا این درخواست را از آمریکایی‌ها هم کرده بود؟**

من کم و کیف آن را دقیقا نمی‌دانم. اما بعد بحث‌هایی مطرح شد که چون آمریکایی‌ها در منطقه حضور داشتند، شاید درخواست کمک از آنها هم کرده باشند. آمریکایی‌ها با جواب روشنی نداده بودند یا گفته بودند ما اگر بخواهیم کمک کنیم نیاز به زمان زیادی داریم. این بحث‌ها بعدها مطرح شد اما این‌که من اطلاع دقیقی از خود بارزانی‌ها داشته باشم که درخواست کمک از آمریکایی‌ها کرده بودند، اطلاع دقیقی ندارم.

**📌 در زمان شهادت سردار سلیمانی، شما به عنوان سفیر جمهوری اسلامی در بغداد حضور داشتید. اوضاع عراق آن روزها چگونه بود؟**

در سطوح مختلف افکار عمومی جامعه عراق، واقعا نگاه مثبتی نسبت به شهید سلیمانی و جمهوری اسلامی وجود داشت. علت همش هم کمک بسیار مؤثری بود که جمهوری اسلامی و سردار سلیمانی در مبارزه با داعش و از بین بردن آن در این کشور با عراقی‌ها داشتند. این موضوع را به خصوص نیروهای نظامی، فرمانده عالی‌رتبه عراق، مسئولان و مقامات عراقی به‌خوبی می‌دانستند که وجود شهید سلیمانی در کنار آنها کمک بسیار مؤثر و جدی است. شهادت حاج قاسم که اتفاق افتاد و آمریکایی‌ها مستقیما این اقدام را انجام دادند، به‌خصوص همراهی شهید ابومهدی با سردار سلیمانی و شهادت ایشان، موج

### آخرین دیدار

**چند روز قبل از شهادتش بود که حاج قاسم به بغداد آمد. هر موقع هم که به عراق می‌آمدند، من می‌دیدم‌شان و خدمت‌شان بودم. البته محل استقرار حاج قاسم در عراق را شهید ابومهدی و برادران حشدالشعبی تعیین می‌کردند. بعضی مواقع آخر شب‌ها که دیگر جلسات تمام می‌شد به خاطر سابقه دوستی و همکاری طولانی مدتی که با سردار سلیمانی داشتم با هم مقداری خلوت می‌کردیم. به قول معروف صحبت‌های خودمانی و شوخی. چون شهید سلیمانی اهل مزاح هم بود. در کنار آن جدیت‌هایی که داشت در خلوت خودش با دوستان و رفقا خیلی به‌اصطلاح با محبت بود و به دوستان روحیه می‌دادند. آخرین باری که من در خدمت‌شان بودیم و ملاقات کردیم. دقیقا نمی‌دانم چند روز قبل از شهادت بود اما سفری به بغداد داشتند و آنجا در خدمت‌شان بودیم.**

حضور داشتند به اقلیم کردستان و مقر آقای بارزانی در منطقه مصیف صلاح‌الدین رفتند. بنده هم با این تیم همراه بودم. آنجا حدود ۲۰ کیلومتر تا رپیل فاصله دارد که با ماشین رفتیم. آقای بارزانی خیلی نگران بود. چرا؟ چون بعضی از مناطق اقلیم سقوط کرده بود. از آن طرف یک جو روانی و اجتماعی ایجاد شده بود که داعش در حال پیشروی است و مردم فرار می‌کردند. وضعیت سختی بود. تقریبا نزدیک غروب جلسه با آقای بارزانی آغاز شد و شام هم دعوت ایشان بودیم. شهید سلیمانی به آقای بارزانی گفت: «نگران نباش، ما انشاء... کمک می‌کنیم و مشکل حل می‌شود.» مسعود بارزانی خیلی خوشحال شد. واقعا حاج قاسم به‌سرعت حاضر شد و کارها را جلو برد. حاجی به مسعود بارزانی گفت: «شما یکی از فرماندهان خودتان را جهت هماهنگی به ما معرفی کنید تا خیلی مراحم خودشان بشویم.» آقای بارزانی دکتر ژر را به عنوان نماینده تام‌الاختیار خودش معرفی کرد. شهید سلیمانی بعد از این جلسه و از همان جا بلافاصله تماس گرفت با سردار قاتانی و به ایشان گفتند که به‌سرعت امکانات و نیروهای ادواتی، تجهیزات و مهمات به ارپیل بفرستند. این اتفاق در همان شب تصمیم‌گیری شد و آقای سلیمانی به آقای بارزانی قول داد تا فردا صبح تمام امکانات به کردستان برسد. خاطرم هست هنوز هوا تاریک بود که امکانات در فرودگاه ارپیل پیاده شد. طوری که کردها واقعا باور نمی‌کردند که به این سرعت حاج قاسم تصمیم بگیرد و کار عملی شود.

گروهی از نیروهای عملیاتی ما با تجهیزات کامل و مهمات به منطقه وارد شدند و صحنه جنگ به‌سرعت عوض شد. اتفاق دیگری آن شب افتاد، بعد از جلسه قرار بود من با شهید سلیمانی برگردیم، چون کار دیگری داشتیم. آقای سلیمانی به مسعود بارزانی گفت: «آقای مسجدی اینجا می‌ماند تا به شما کمک کند.» من یک نگاهی به حاجی کردم و گفتم: «حاج آقا همچین قراری قبلا نداشتیم.» حاجی گفت: «شما بمانید.» چون می‌دانست من از قبل با کردها آشنایی دارم. با این صحبت حاج قاسم، من ۴۵ روز در اقلیم کردستان ماندگار شدم. آقای بارزانی مفری را در اختیارمان گذاشت. نیروهای ما در آنجا یک ستاد ایجاد کردند و همکاری با کردها ادامه پیدا کرد تا تمام مناطق اقلیم کردستان از دست داعش بازپس‌گیری شد. یادم هست یک روز فردی از طرف آقای مسعود بارزانی به دیدن من آمد و گفت: «کاک مسعود با شما کار دارد.» با همان لباس کار رفتیم پیش آقای بارزانی. او گفت: «به من مرتب گزارش می‌دهند که شما چقدر کمک می‌کنید.» من گفتم: «کار خاصی



## گفت‌وگوی «جام جم» با سردار ایرج مسجدی درباره حاج قاسم سلیمانی

# مرد خط مقدم

**در جریان جنگ تحمیلی رژیم بعث عراق علیه ایران، نخستین قرارگاه برون مرزی سپاه پاسداران به نام «رمضان» شکل گرفت که ما موریت اصلی آن انجام عملیات‌های نامنظم در خاک دشمن و ارتباط با معارضان کرد عراقی بود. سردار ایرج مسجدی در همان روزها رئیس قرارگاه رمضان بود و با شکل‌گیری نیروی قدس سپاه به این یگان پیوست. همکاری نزدیک به سه دهه با شهید سلیمانی به‌خصوص در عراق باعث ایجاد تجربیاتی گران‌بها برای او شد که در متن‌ب سفیر جمهوری اسلامی در عراق نیز ادامه داشت.**



حسین جودی  
خبرگزاری فارس

**📌 با توجه به فعالیت شما در قرارگاه رمضان در سال‌های دفاع مقدس، شناخت خوبی که نسبت به مسائل کردستان عراق و شخصیت‌های مؤثر آن زمان در منطقه کردنشین مانند جلال طالبانی و مسعود بارزانی داشتید، نوع ارتباط شهید سلیمانی با آنها چگونه بود؟**

در نیروی قدس ما یکی از محورهای کارمان موضوع اقلیم کردستان و به‌تبع آن رهبران کرد که شخصیت‌های بارز آنها، مثل آقای جلال طالبانی که بعدها رئیس‌جمهور عراق شد و آقای بارزانی که رئیس حزب دموکرات کردستان عراق بود و بعدها رئیس اقلیم کردستان عراق شد، بود. شهید سلیمانی به رهبران کرد احترام بسیار زیادی می‌گذاشت. برخورد بسیار محبت‌آمیزی داشت و در عین حال در بحث‌ها و مذاکرات با این آقایان بسیار جدی بود.

**📌 این بسیار جدی یعنی چی؟**

یعنی اگر موضوع، پیشنهاد یا بحثی می‌خواست در ایجاد توافق با آنها مطرح شود، برای رسیدن به آن موضوع حاج قاسم بسیار مصمم بود. شهید سلیمانی اگر توافقی می‌کرد در اجرایی کردنش بسیار جدی بود. یادم هست یک بار آقای بارزانی به بنده میگفت: «در مسئولان جمهوری اسلامی از آقای سلیمانی خیلی خوشم می‌آید و ایشان را واقعا دوست دارم.» گفتم: «چرا؟» گفت: «سردار سلیمانی هم آدم جدی، هم آدم مخلص، هم آدم شجاع و هم صادق است. اگر قولی می‌دهد، آدم مطمئن است که به قولش عمل می‌کند. اگر موضوعی را قبول ندارد، هیچ چیزی را نمی‌پذیرد و می‌گوید من این را قبول ندارم اما اگر چیزی را قبول کرد، حتما انجام می‌دهد. در جمهوری اسلامی این شخصیت واقعا یک شخصیت دوست‌داشتنی برای ماست.»

از سوی دیگر ارتباطی که حاج قاسم با آقای جلال طالبانی ایجاد کرده بود، برای ارتباط کاری و مثلا یک مقام جمهوری اسلامی با یک مقام کردی آن هم در سطح آقای طالبانی بود. اولا بسیار احترام برای آقای طالبانی قائل بود. آقای طالبانی نگاهش به شهید سلیمانی این‌گونه بود که می‌گفت: «حاج قاسم بهترین My Friend (دوست من) است. بهترین برادر من است.» چرا؟ چون بحث‌هایی که با آقای طالبانی داشت هم در جهت منافع اقلیم کردستان بود، هم در جهت منافع جمهوری اسلامی بود. شاخصه این علاقه‌مندی، منطق‌پذیر بودن شهید سلیمانی بود. حاج قاسم هر بحثی که داشت، بسیار با منطق و استدلال بود.

هیچ موقع خواسته و اراده‌ای نداشت که خارج از استدلال و منطق بخواهد به کسی دیکته کند یا به عبارتی تحمیل کند. حاجی برای کار وقت می‌گذاشت. بارها جلساتی بود مثلا با آقای طالبانی،

**📌 ورود آقای سلیمانی به قضیه عتبات عالیات از چه سالی شکل گرفت؟**

یک روز حاج قاسم به من گفت وقتی در عراق برای زیارت به حرم‌ها مشرف می‌شوم، متوجه مظلومیت این حرم‌ها شده که غبار از در و دیوار آن می‌بارد. بعد ادامه داد که برخی از مردم ایران هم تمایل دارند تا به بازسازی این حرم‌ها کمک کنند. اگر شما اینها را شناسایی و حمایت کنید و از طرفی به عراق بروید و کارها را پیش ببرید خیلی از مشکلات حل می‌شود. من از یک طرف خیلی مشتاق رفتم به کربلا و زیارت بودم و از طرف دیگر هم به خاطر مسائل امنیتی که در عراق وجود داشت، اجازه سفر حتی به افسران جزء هم داده نمی‌شد. حاج قاسم چطور می‌توانست می‌گوید که به آن کشور سفر کنیم؟ در اولین فرصت اوایل سال ۸۲ به عراق سفر کردم و ابتدا به نجف رفتم. ساعت ۴ یا ۵ بعد از ظهر برای زیارت حرم امیرالمومنین مشرف شدیم. درب حرم بسته بود. دوستانی که سفر ما را مدیریت می‌کردند، گفتند برویم استراحت کنیم و غروب برای زیارت برگردیم. غروب در حرم را باز کرده بودند. آن وقت به سمت باغ‌الطوسی وارد شدیم. یک بیوع طول کشید تا در حرم را باز کنند چون در خیلی قدیمی و کهنه بود و به‌سختی باز می‌شد. داخل حرم که شدیم آب از

فاضلاب‌های کف

صحن بالا زده

بود و اوضاع

واقعا اسفناکی

داشت.

سنگ‌های

ایوان نجف

درآمده

بود و مثل

#### حماسه‌خوان

سردار حسن پلارک در گفت‌وگو با «جام جم» مطرح کرد

## راز اشک زیر قبه سیدالشهدا(ع)

**با همان آرامش و لهجه کرمانی از حاج قاسم برایمان گفت. اما این بار خاطراتی زیبا از نقش فرمانده در بازسازی عتبات عالیات. سال‌هایی که آمریکایی‌ها در عراق حضور داشتند حاجی علاوه بر تقویت جبهه مقاومت، انگار این روزها را می‌دید که میلیون‌ها زائر راهی عتبات می‌شوند. پس تشویق به بازسازی حرمین شریفین کرد. حسن پلارک که سال‌ها مسئولیت ستاد بازسازی عتبات عالیات را داشته از نقش سردار سلیمانی در این زمینه برای ما می‌گوید.**

منطقه‌ای بود که سال‌های سال رها شده بود. وقتی می‌خواستیم داخل حرم مشرف شویم، سه نفر در را گرفتند تا سقوط نکند. از اطراف دیوارهای رواق حرم هم سنگ‌های قهوه‌ای پاکستانی را وقتی دست می‌زدیم مثل خاک بر زمین می‌ریخت. وجود داشت. بایک چنین وضعیتی زیارت کردیم. آن مطالبی که حاج قاسم برایم گفته بود، کاملا درست بود. فرداشب به کربلا رفتیم. آنجا هم مانند نجف اوضاع خیلی بدی داشت.

**📌 گزارش این سفر را به حاج قاسم دادید؟**

بله. هرچه من از اوضاع حرم می‌گفتم، حاج قاسم می‌گفت: «می‌دانم. می‌دانم.» گفتم: «شما از کجا می‌دانید؟» گفت: «چون من هم برای زیارت رفته‌ام و به همین خاطر به شما گفتم به عراق بروید.» در همین ستاد کمک‌رسانی

به مردم مظلوم عراق، شروع به دعوت از بازاریان و اصناف کردیم. اینها را گروه‌گروه به عراق فرستادیم. متولیان حرم هم استقبال خوبی می‌کردند. یکی صوت حرم را درست کرد. یکی برق و روشنایی حرم را درست کرد... یک نفر از سیرجان که کارخانه سنگبری داشت، پیشنهاد تعویض سنگ‌های حرم را داد. بعد از تعویض سنگ ایوان نجف، برای تعمیر وارد رواق‌های حرم هم شدیم. کم‌کم با دادن مجوز به این افراد رفت‌وآمدها به عراق گسترش پیدا کرد.

متولیان حرم به‌شدت از ما استقبال می‌کردند. در همین روزها بود که دیگر وضع مردم عراق هم سامان گرفته بود و دیگر احتیاج به کمک نداشتند به همین دلیل نام ستاد را تغییر دادیم و اسمش را گذاشتیم ستاد بازسازی عتبات عالیات.

**📌 خاطره‌ای زیبا از حاج قاسم در این سال‌ها دارید؟**

یک روز حاج قاسم وارد جلسه شد و همه‌اعضا از جای‌شان بلند شدند و صلواتی فرستادند. صندلی من، نزدیک صندلی ایشان بود. حاجی هنوز ایستاده بود که رو کرد به من و با کتک‌های گفت: «آقای مهندس! حالت چطوره؟» چون ایشان اصرار داشت دوستانی که القاب سرداری را



«شما که لیاقتان خیلی بالاتر از این چیزهاست ولی اینجا جای خود دارد. خودتان بروید بررسی کنید.» بعد از رد و بدل شدن این جملات، جلسه آغاز شد. در طول جلسه حاجی خواستش جای دیگری بود. من می‌فهمیدم، دیگر پس از سال‌ها در کنار هم بودن، اخلاق و رفتار هم را خوب می‌شناختم. جلسه که تمام شد، حاجی رو به من کرد و گفت: «من حتما آنجایی که گفتی، می‌خواهم بیایم.» گفتم: «مادر خدمت‌م.» یک هفته بعد صبح جمعه در ماه مبارک رمضان بود. آقای پورجعفری با من تماس گرفت و گفت: «حاج حسن کجایی؟» گفتم: «چطور مگه؟» گفت: «حاجی گفته ساعت ۵ تا ۴ بعد از ظهر میام همان جایی که گریه می‌کنند.» تا این کدر اداد، متوجه منظورش شدم که حاج قاسم برای بازدید به کربلا می‌آید. من تهران بودم. با فرودگاه تماس گرفتم و الحمدلله پرواز وجود داشت. خودم را به‌سرعت رساندم و به کربلا رفتم. یک ساعت بعد از من، حاج قاسم تشریف آوردند. دوسان به استقبال رفتند و با سلام و صلوات به پشت‌بام حرم امام حسین (ع) آمدند و از آنجا با عبور از یک رمپی به جلوی گنبد سیدالشهدا رسیدند. آنجا من منتظرشان



برای خواندن متن کامل گفت‌وگو

کیو آر کد را اسکن کنید